

جایگاه تذکر قرآنی و افلاطونی در مثنوی معنوی^۱

علیرضا صالحی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۴/۱۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

چکیده

واژه تذکر، از واژه‌های کلیدی قرآن کریم و برخوردار از پیشنهادی طولانی، در مبانی فلسفی، اخلاقی و عرفانی است. بین مفهوم تذکر در فلسفه و به ویژه آنچه از نظریه تذکر یا مُثُل افلاطونی برداشت می‌شود، با آنچه از حقیقت تذکر در قاموس فرهنگ قرآنی نمود یافته، تفاوت‌های عمده‌ای دیده می‌شود. مثنوی معنوی مولوی، به عنوان یکی از منظومه‌های بلند عرفانی، که تحت تأثیر مستقیم آموزه‌های قرآنی سروده شده، از جمله آثاری است که هم به تشریح مفهوم تذکر افلاطونی پرداخته و هم جلوه‌های متنوعی از تذکرات قرآنی را در خود جای داده و در مقام‌ها و موقعیت‌های مختلف به نحوی زیبا، از آنها بهره برده است. در این مقاله تلاش شده، با تبیین مفاهیم تذکر در جلوه‌های فلسفی و قرآنی، بازخورد آنها را در عرصه مثنوی معنوی مولوی مورد بررسی قرار گرفته و نگاه عمیق این عارف و اندیشمند بزرگ در زمینه‌های یاد شده واکاوی شود.

کلید واژه‌ها: تذکر، قرآن، افلاطون، مثنوی معنوی، مثل افلاطون.

۱. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی: «بررسی و تحلیل جلوه‌های تذکر معنوی در مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین بلخی»

می‌باشد، که از سوی معاونت محترم پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب حمایت مالی شده است.

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب؛ Salehi.iau@gmail.com

بیان مسأله

تذکر از ریشه «ذکر» و مصدر باب تفعل است که بیشتر اهل لغت، معادل فارسی یادآوری را برای آن برگزیده‌اند. این اصطلاح از منظر فلسفی، ریشه در فلسفه یونانی، و نظریه تذکر افلاطون دارد که بیشتر به عنوان «مُثل افلاطونی» شهرت یافته است. تذکر از نگاه افلاطون یعنی یادآوری داشته‌هایی که فراموش شده‌اند و با آنکه بالفعل در ذهن حاضر نیستند، انسان می‌تواند دوباره آنها را دریابد. از دیدگاه افلاطون، تمامی دستمایه‌ها در شناخت، خاطره‌ای است از جهانی پیشین که با خدایان می‌زیسته‌ایم و نظری مستقیم و بدون واسطه از ایده‌ها (مُثل) داشته‌ایم. تذکر در فلسفه یونان بر دو رکن مهم استوار است: یکی آنکه اساس معرفت یادآوری است و دیگر آنکه روح جاودانه است. (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۷۰۹). این نظریه مورد توجه بسیاری از فلاسفه و عرفای ایرانی قرار گرفته و در آرا و اندیشه‌های آنان تأثیر فراوانی داشته است.

در کنار، این مفهوم، در کتاب شریف قرآن کریم، تذکر جایگاه ویژه و برجسته‌ای پیدا می‌کند. یکی از نام‌های باشکوه کتاب وحی ذکر است. ذکر و سایر مشتقات اسمی و فعلی آن مانند تذکر، تذکره، يتذكرون و ... (۱۶۹) بار در مواضع مختلف در قرآن کریم آمده است.

مولوی به عنوان یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های عرفانی و اندیشمندانی که بارقه‌های اندیشه او تا اقصای عالم رسیده است، در سرودن مثنوی معنوی، بیش از هرچیز تحت تأثیر مستقیم آیات وحی و آموزه‌هایی پیامبر اعظم (ص) بوده است. در کنار این، نگاه ویژه او به افکار و آرای متقدمان و بهره‌گیری از اندیشه‌های آنان، از ویژگی‌های برجسته ملای بلخی است.

چگونگی رویارویی مولوی عارف، با تذکر فلسفی افلاطونی و تذکرات قرآنی در ابعاد گوناگون آن، مسأله‌ای است که در این مقاله تلاش گردیده، پاسخ‌های لازم را برای آن فراهم شود. دست آوردهای این پژوهش می‌تواند ما را در درک هرچه بیشتر مفاهیم تذکر و رویکردهای یکی از برجسته‌ترین عارفان و اندیشمندان جهان اسلام، در این عرصه، یاری نماید.

مروری بر معانی لغوی واژه تذکر

ذکر در لغت به معنای حفظ شیء و خلاف نسیان به کار رفته است. (قرشی بنایی، ماده ذکر).
راغب اصفهانی می‌گوید: «ذکر یادآوری است؛ گاهی خیری را به یاد می‌آورید و مراد از آن حالتی است در نفس که انسان به وسیله آن چیزی را که معرفت و شناخت آن را قبلاً حاصل کرده است، حفظ می‌کند. ذکر و یادآوری مانند حفظ کردن است و واژه حفظ به اعتبار به دست آوردن و یا دریافتن چیزی گفته می‌شود؛ ولی ذکر به اعتبار در حضور ذهن و به خاطر آوردن آن است. گاهی نیز ذکر را برای حضور دل و سخن، هر دو به کار می‌برند. از این جهت گفته می‌شود که ذکر دو گونه است:

مکتبی و دیگر زبانی؛ هر یک از این یادآوری‌ها هم دو نوع است. اول: یاد و ذکری که بعد از فراموشی است. دوم: ذکری که پس از فراموشی نیست بلکه برای ادامه حفظ کردن و به خاطر سپردن است (راغب اصفهانی، ماده ذکر).

در برخی از منابع نیز آمده است که اصل واحد این ماده همان تذکر و یادآوری در قبال غفلت است. (مصطفوی، ماده ذکر)

فراهیدی تذکر را در معنی طلب کردن چیزی که از دست رفته (یادآوری) آورده است؛
"التذکر طلب ماقد فات" (فراهیدی، ماده ذکر)

تهانوی اشاره می‌کند که ذکر در نزد اهل سیر و سلوک به حالت خروج از میدان غفلت و داخل شدن در فضای مشاهده اطلاق می‌گردد. (تهانوی، ماده ذکر).

بر پایه آنچه گفته شد، ذکر در معنای خاص خود به معنی حضور اشیاء در ذهن و به یادآوردن آنها می‌باشد. دلیل آن‌که به قرآن کریم ذکر گفته می‌شود، این است که، حقایق پنهان از دیدگان خلق از راه کتاب وحی یادآوری و در ذهن مخاطبان ساری و جاری می‌گردد.

ذکر در منابع تفسیری

افزون بر معانی مطرح شده برای واژه‌های ذکر و تذکر در منابع لغوی، برپایه برخی آیات، و

با رجوع به منابع تفسیری و بررسی دیگر وجوه مجازی و اصطلاحی معنایی این واژه، در متن آیات قرآن کریم، به معانی دیگری دست می‌باییم که در زیر به مهمترین آنها اشاره می‌گردد.

بسیاری از مفسران کلمه ذکر را از منظر لغوی، به معنای حفظ شیء یا استحضار آن و تذکر را در معنی یادآوری پذیرفته و در تفاسیر خود به کار گرفته‌اند. علامه طباطبایی با پذیرش همین معنا، باور دارد که ظاهراً اصل در ذکر، ذکر قلبی است و چون لفظ، معنا را بر قلب القا می‌کند، ذکر لفظی هم گفته می‌شود. ذکر به همین اعتبار در قرآن استعمال شده است. در عرف قرآن، اگر ذکر بدون قید باشد، معنایش یاد خدا است. به همین دلیل است که قرآن کریم، وحی نبوت و کتب آسمانی را ذکر خوانده است و آیات شاهد بر این معنا بسیار است. بنابراین، قرآن کریم ذکر است، همچنان که کتاب نوح، صحف ابراهیم، تورات موسی، زبور داوود و انجیل عیسی (ع)، که همه کتاب‌های آسمانی‌اند، نیز ذکرند (الطباطبائی، ۲۵۸/۱۲). ایشان بر پایه آیه شریفه «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ؛ همان که خداوند به سوی شما تذکاری فرو فرستاده است؛ پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند» (الطلاق، ۱۰ و ۱۱). عقیده دارند مراد از ذکر، حضرت محمد (ص) است. اگر ایشان ذکر نامیده شده، چون رسول (ص) وسیله تذکر و یادآور خدا و آیات او است (الطباطبائی، ۳۲۵/۱۹). جناب فیض کاشانی و بسیاری از مفسران دیگر هم از آیه فوق همین معنا را اراده کرده‌اند. (الفیض الکاشانی، ۱۳۷/۳).

شیخ طوسی عقیده دارد که ذکر، ضد سهو است و به همین دلیل علم، ذکر نامیده می‌شود. در واقع، هر علمی از تذکر و یادآوری حاصل می‌شود. (الطوسی، ۳۸۴/۶)

کلمه «ذکر» گاهی به قرآن، پیامبر اکرم (ص)، تورات و غیر آن تفسیر شده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ؛ بی‌تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم» (الحجر، ۹)؛ «لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ؛ در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم» (الانبیا، ۱۰۵)؛ «لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ؛ در حقیقت، به موسی و هارون فرقان دادیم و [کتابشان] برای پرهیزگاران روشنایی و اندرزی است» (الانبیا، ۴۸). چون تورات مشتمل

بر حکمت، موعظه و عبرت است و خدای را به یاد آدمی می‌اندازد، ذکر نامیده شده است (الطباطبائی، ۱۴/۲۹۶).

در آیه ۴۳ النحل و ۷ الانبیا به مخاطبان دستور داده است، مطلبی را از اهل ذکر بپرسند. در اینکه منظور از اهل ذکر چه کسانی هستند، در تعدادی از کتب تفسیر، فقط آراء نقل شده و قول خاصی انتخاب نشده است، مانند: *روض الجنان*، *مخزن العرفان*، *تفسیر شبر*، *جامع البیان*، *البحر المحیط و الجامع لاحکام القرآن* (ابوالفتوح رازی، ۱۲/۱۴؛ امین، ۷/۱۹۶؛ الشبر، ۱/۲۷۰؛ الطبری، ۱۴/۷۵؛ ابوحیان، ۶/۵۳۳؛ القرطبی، ۱۱/۱۰۸). اما در تفاسیر مختلف دیگر، اقوال خاص متعدد و متفاوتی بیان شده است که مجموعه آنها را می‌توان در چند مورد، به ترتیب زیر خلاصه کرد:

نظر اول: مقصود از اهل ذکر دانشمندان یهود و نصارا است. از ابن عباس و مجاهد نقل شده که منظور اهل کتاب است. نظر دوم: مقصود از اهل ذکر، کسانی است که از تاریخ گذشتگان آگاه و مطلع باشند. شیخ طوسی این قول را به رمانی، زجاج و ازهری نسبت داده است. طبرسی نیز آن را به عنوان یکی از اقوال ذکر می‌کند. نظر سوم: مقصود از اهل ذکر، اهل قرآن است. زیرا بر اساس آیه شریفه، یکی از اسامی قرآن ذکر است: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛ این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی» (النحل، ۴۴). طبرسی، طبری، ابن‌کثیر، ابن‌جوزی و تعدادی دیگر این قول را از ابن‌زید نقل کرده‌اند. نظر چهارم: اهل بیت پیامبر اهل ذکرند. در اکثر قریب به اتفاق تفاسیر شیعه، این نظر نقل شده است. نظر پنجم: مراد از اهل ذکر، اهل علم و دانش است. مفسرانی که آرای مختلف در مسئله را نقل کرده‌اند، این نظر را نیز در زمره آرا شمرده‌اند. طبرسی، طبری، ابن‌کثیر، ابن‌جوزی و تعدادی دیگر این قول را از ابن‌زید نقل کرده‌اند. (جعفر طیار و نوری، ۲۳-۴۵).

بدون شک، اهل ذکر از نظر مفهوم لغوی، تمام آگاهان را در بر می‌گیرد و آیه بیانگر یک قانون کلی عقلایی درباره رجوع جاهل به عالم است، هرچند مصداق آیه، دانشمندان

اهل کتاب بودند ولی این، مانع کلیت قانون نیست. به همین دلیل، دانشمندان و فقهای اسلام به این آیه برای مسأله «جواز تقلید از مجتهدان اسلامی» استدلال کرده‌اند. اگر می‌بینیم در روایاتی که از طرق اهل بیت (ع) به ما رسیده، اهل ذکر به علی (ع) یا سایر امامان اهل بیت (ع) تفسیر شده به معنای انحصار نیست، بلکه بیان واضح‌ترین مصداق‌های این قانون کلی است (مکارم شیرازی، ۱۳/۳۶۱). خلاصه مطلب اینکه، در سطح معنای لفظی، برای کلمه ذکر، در اکثر قریب به اتفاق تفاسیر، معنی حفظ شی یا استحضار آن و برای تذکر معنی یادآوری پذیرفته شده است. اما این واژه قرآنی مانند هر واژه دیگری، در سطح معانی مجازی و اصطلاحی، معناهای متعدد دیگری را به خود گرفته که در بخشی از آنها مفسرین اشتراک نظر و در برخی با هم اختلاف دارند؛ آنچه در مورد اهل ذکر مطرح گردید، نمونه‌ای از اختلاف بسیار زیاد مفسران در باره برخی مصادیق ذکر و اهل آن است.

گستره کاربردی کلمه تذکر در قرآن کریم

- ۱- تذکر از ماده (ذک ر)، در قرآن کریم (۱۶۹) بار به کار رفته است.
- ۲- بر پایه آیات ۹۰ الانعام؛ ۱۰۴ یوسف؛ ۸۷ ص؛ ۵۲ القلم؛ ۲۷ التکویر، ۵۲ ابراهیم؛ ۲ الاعراف؛ ۵۴ المدثر؛ ۱۱ و ۱۲ و ۱۹ عبس؛ ۲۹ الانسان و ۵۰ الانبیاء، قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست. بر این پایه آیات وحی، یادآور حقایقی هستند که در عمق روح و سرشت آدمی نهفته است، و برای ظهور و بروز آنها تنها باید دلها را بیداری بخشید و آگاهی داد. مسئولیت این آگاهی بخشی طبق آیات ۴۵ ق؛ ۷۰ الانعام و ۲۶۹ البقره بر عهده پیامبر اعظم (ص) در رتبه اولی و سپس سایر پیامبران الهی و مومنان است.
- ۳- قرآن تنها برای پیامبران، خردمندان (آل عمران، ۷؛ الزمر، ۹؛ الرعد، ۱۹؛ ص، ۲۹)، مومنان (النور، ۱؛ السجده، ۱۵؛ العنکبوت، ۵۱)، (الرعد، ۱۹؛ ص، ۲۹؛ عباد الرحمن (فرقان، ۷۳)، کسانی که از خدا می‌ترسند (طه، ۳)، متقیان (الحاقه، ۴۸) توبه‌کاران (غافر، ۱۳) تذکر و زمینه یادآوری است و مشرکان را جز نفرت نمی‌افزاید و آنان مدام از تذکرها الهی

روی برمی تابند (الشعرا، ۵) و کافران هرگز متذکر نمی شوند (الصافات، ۱۳). خداوند وسیله تذکر را برایشان قرار داده ولی آنان روی گردانند (المومنون، ۷۱)

۴- خداوند قرآن را برای تذکر دادن آسان کرده (الدخان، ۵۸) و بر زبان پیامبر (ص) آسان گردانیده. (الدخان، ۵۸) و آن را پی در پی و پیوسته نازل کرده، شاید انسانها متذکر شوند (القصص، ۵۱). همچنین کتاب وحی را به زبان عربی نازل کرده و از انواع هشدارها سخن آورده، شاید آنها راه تقوا پیش گیرند و تذکری برای آنها بیاورد (طه، ۱۱۳).

۵- خداوند برای متذکر شدن انسانها انواع مثلها را بکار برده (الزمر، ۲۷) اما در نهایت تا خدا نخواهد، از قرآن یادآور نمی شوند. (المدثر، ۵۵-۵۶)

ج - مصادیق تذکرات قرآنی

سرگذشت انبیای الهی (هود، ۱۲۰؛ ص، ۴۹) سرگذشت زکریا، یحیی، مریم، عیسی (آل عمران، ۵۸) و ادريس (مریم، ۵۶)، هود (الاحقاف، ۲۱)، ابراهيم (مریم، ۴۱) و يعقوب (ص، ۴۵)، اسماعیل، یسع، ذوالفکل (ص، ۴۸)، موسی (مریم، ۵۱)، داوود (ص، ۱۷) ایوب (ص، ۴۱)، ذوالقرنین (الکھف، ۸۳).

در آیات یاد شده، جلوه های خاصی از زندگی پیامبران الهی مانند، از میان رفتن بدیها به وسیله خوبیها (هود، ۱۱۴)، نشستن بر کشتی ها و دامها (الزخرف، ۱۳)، لباسی که برای پوشیدن شرمگاه و برای زینت است (الاعراف، ۲۶)، فرود آمدن رزق از آسمان (غافر، ۱۳)، آفرینش انسان از هیج (مریم، ۶۷؛ واقعه، ۶۲)، به عنوان مصادیق تذکر، مورد توجه قرار گرفته است.

مروری بر نظریه تذکر افلاطونی

آن گاه که به سیر اندیشه ها و باورها، درباره موضوعی خاص و در حیطه مسائل مرتبط با انسان و جهان می نگریم، در کنار برخی اختلاف ما که می تواند به تنوع محیط های فکری و فرهنگی و نیز تفاوت های زمانی بازگردد، نقطه های اشتراک فراوانی به چشم می خورد که

حاکمی از وجود زمینه و بستری مشترک در قلمرو اندیشه‌ها و باورها در عالم انسانی است. یکی از مقوله‌های مهمی که هزاران سال، در مجرای فکری آدمی جریان داشته و از گذشته‌های دور تا به امروز مجال طرح و نقد و نظر یافته، نظریه و تذکر افلاطون است. این فیلسوف و متفکر بزرگ یونانی باور داشت تمامی دستمایه ما در شناخت حقیقت خاطره‌ای است از جهان پیشین که با خدایان می‌زیسته‌ایم و نظری مستقیم و بدون واسطه از ایده‌ها (مُثُل) داشته‌ایم. این نظریه که بر مبنای آن افلاطون به تبیین عالم مثل و بیان تمثیل معروف غار می‌پردازد، بر دو رکن مهم استوار است. یکی آن‌که اساس معرفت یادآوری است و دیگر آن‌که روح جاودانه است و از اینجاست که وجود عالم مُثُل یا ایده‌ها ضرورت می‌یابد. بر این اساس هر مفهوم کلی مرجعی عینی دارد که واقعیت آن در مرتبه‌ای فراتر از جهان محسوس است. (نک: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۷۰۹). به تعبیر دیگر، آنچه در این جهان از اشیاء و اخلاقیات و مفاهیم وجود دارد، مصادیق خالص و جزئی کلیات و حقایق عالم مثل است. (افلاطون، ۳۸۷/۲۲۶، ۴۰۱)

تمثیل نماد مقام انسان‌ها را نسبت به اشیاء و مفاهیم این جهانی، همچون بینندگانی وصف می‌کند که بر دهانه غاری نشسته‌اند و سایه‌های متحرک را بر دیوار غار مشاهده می‌کنند و آن‌ها را حقیقتی می‌پندارند، درحالی که حقیقت در پشت سر آنان درعالم نور و روشنایی جای دارد. از حقیقت کسی آگاه می‌شود که از نگریستن سایه‌ها بر دیوار و نشستن و روی به غار داشتن، روی برگرداند و در پشت سر خویش حقایق و اصل سایه‌ها را در عالم نور و روشنی ببیند (همانجا، ۲۹۵ و ۲۹۸)

اگرچه این نظریه، بعد از افلاطون، توسط شاگرد بزرگ او ارسطو مورد انتقاد قرار گرفت و ایرادهایی اساسی بر آن وارد شد، اما بسیاری از متفکران اسلامی و ایرانی^۱، تحت تأثیر نظریه تذکر

۱. دیدگاه‌های اشراقی سهرودی برخلاف بوعلی سینا و دیگر حکمای مشایی، تا حد زیادی به افلاطون نزدیک است. او می‌گوید: هرگاه مشغولیات حواس ظاهرات کم شود، از اشتغال به تخیل نیز رها می‌شود و چنین حالتی از رازها و امور پنهانی آگاهی می‌یابد و گواه این امر رویاهای صادقانه است. رهایی از مشغولیات حواس ظاهر و باطن که حجاب نور اسپیدی‌اند، باعث آگاهی به نقوش برازخ عالم و کاینات عالم می‌شود. (سهروردی، ۲۳۶-۲۳۷)

افلاطونی قرار گرفته و در چارچوب آن دیدگاه‌های گوناگونی را عرصه داشته‌اند. ابونصر فارابی در کتاب "الجمع بین رأی الحکمین" تلاش می‌کند که نشان دهد، افلاطون و ارسطو در نظریه تذکر، اختلافی با هم ندارند و هر دو یک سخن را می‌گویند. (فارابی، ۹۷)

نظریه اعیان ثابته محیی الدین ابن عربی (ابن عربی، ۴۰-۵۰) و دیدگاه صدرالدین شیرازی درباره نفس و مراتب ادراکی (صدرالدین شیرازی، ۳۳-۳۱، ۱۳۶، ۱۵۶-۱۶۳، ۲۰۶) و قول فخرالدین رازی در زمینه ذاتی نبودن متعلق نفس ناطقه نسبت به اشیاء. (فخر رازی، ۴۹۸-۴۹۷/۱) و آراء دیگر فلاسفه و حکمای اسلامی که تحت تاثیر مستقیم نظریه تذکر افلاطونی قرار دارند بگذریم، نظریه تذکر افلاطون در اندیشه‌های فلاسفه بزرگ غرب نیز اثرگذار بوده است. برای نمونه، ضمیر ناآگاه جمعی، که یونگ آن را عمیق‌ترین لایه روان آدمی می‌داند، از بسیاری جهات شبیه همین جهان مثالی و یا عالم مثل افلاطونی و به نوعی عالم فروهرهای زردشت است. (پورنامداریان، ۵۶).

اما در این عرصه بسیاری از شاعران بزرگ فارسی از جمله سنایی، عطار و مولوی تحت تاثیر نظریه عالم مثل افلاطونی قرار گرفته‌اند. در این میان مثنوی معنوی مولوی مجمعی برای تبلور جلوه‌های تذکر افلاطونی از یک سو و تذکرات گسترده قرآنی از سوی دیگر به شمار آورد. در حقیقت مولوی در گستره مثنوی، هم به مفهوم تذکر در اندیشه‌های افلاطون نظر داشته و هم به حقیقت تذکر در قرآن کریم پرداخته است. از این‌رو نگاه این عارف بزرگ به مقوله تذکر را در مسیحیت تذکر افلاطونی و تأثیر آن در مثنوی و تذکرات قرآنی مولوی در ادامه مقاله می‌آید.

تذکرات قرآنی در مثنوی معنوی

جلال‌الدین بلخی از برجسته‌ترین متفکران و عارفان شاعر ایرانی است، که طنین اندیشه‌های والای او به دورترین نقاط عالم رسیده و از آبشخور کلامش اهل معرفت و تشنگان معنویت بهره‌ها برده و قفل‌ها گشوده‌اند.

درباره مثنوی معنوی و چارچوب کلی آن، تعاریف و توصیف‌های بسیاری از زبان، مثنوی پژوهان بیان گردیده که هریک از منظر زاویه‌ای می‌تواند با حقیقت این کتاب شریف نسبت یابد.

اما عرصه‌ای که کمتر به آن توجه شده جایگاه ویژه مثنوی معنوی به عنوان کتاب تذکر است. هرکس که با چشم حقیقت، روی در مثنوی معنوی گشاید، خود را چونان طفل راه و محصلی نوآموز در کلاس درس استاد خردمند ناصح و مشفق می‌بیند، که در هرباب، ابتدا حکایتی دلنشین بیان می‌کند و در پی آن، با همه وجود و در جایگاه مُذْکِر و معلمی بزرگ، و با لحنی خطابی، لب به بیان تذکراتی متناسب با آن حکایت می‌پردازد. این تذکرات را به حق لب لباب مثنوی معنوی می‌توان نام نهاد. تذکرات مولوی همه امور دنیایی و آخرتی و خلاصه آنچه انسان برای رسیدن به مقام انسانیت نیاز دارد را در برمی‌گیرد و شامل می‌شود.

نگاه دقیق او به انسان و شناخت عمیقی که از ابعاد گوناگون وجودی او دارد، زمینه ساز تذکرات هشدار دهنده و آگاه کننده‌ای است که ممکن است هرگز به ذهن ما نرسیده، یا اگر هم در اندیشه ما درگذر کرده، آن چنان که باید و شاید به اهمیت و نقش برجسته آن در تعالی مقام انسانی آگاه نبوده‌ایم. هنر مولوی این است که با پرهیز از بیان تذکرات کلی، تذکرات خود را به صورت موردی و مصداقی، همراه با بیان جزئیات، آن هم در قالب بیانی کوتاه و تمثیلی ارائه می‌دهد و نظر مخاطبان را بدان جلب می‌کند. با عنایت به آنچه در بخش مربوط به تذکر در قرآن کریم بیان گردیده، مجموعه تذکرات قرآنی را می‌توان در دو موضوع مهم طبقه‌بندی کرد:

الف- یادآوری داستانهای پیامبران و اولیای الهی

ب- یادآوری نعمت‌های الهی

مولوی در مثنوی معنوی در مقام تذکره هر دو موضوع یادشده را مورد توجه قرار داده است. در این بخش با محوریت موضوعات مورد نظر به بررسی تذکرات قرآنی در مثنوی معنوی می‌پردازیم.

الف: یادآوری داستانهای پیامبران و اولیای الهی

آن گونه که در بخش معرفی و موقعیت‌های تذکرات قرآنی اشاره شد، یکی از مهمترین و

برجسته‌ترین مصداق‌های تذکر که پیامبر گرامی اسلام(ص)، در منصب و مقام مذکری باید به مردم یادآور شود، بیان داستان‌های عبرت انگیز و حکمت آموز انبیا و اولیای الهی است. داستان نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، یونس، زکریا، مریم، الیاس، یوسف، هود و... از همین رو قصص انبیا و اولیای الهی، بخش مهمی از محتوای قرآن کریم است که به صورت کتاب‌های مستقل و قصص قرآن، در اختیار دوستداران قرار گرفته است.

در این عرصه مولوی نیز در مثنوی معنوی، به عنوان شبه قرآنی به لفظ پهلوی، با تبعیت از فضای کلی تذکرات قرآنی، و با هدف عبرت آموزی، و با استناد به آیات وحی و سایر منابع اسلامی، قصه‌هایی از انبیا و اولیای الهی را نقل کرده و درپایان، نتیجه‌گیری‌های لازم را بیان داشته است. در زمینه داستان‌های انبیا، در مثنوی معنوی و ابعاد و جوانب گوناگون آن‌ها، ده‌ها مقاله و پایان‌نامه مفاد و پایان‌نامه تحصیلی نگاشته شده است. نه تنها در مثنوی معنوی که از صحنه غزلیات شمس هم شاهد خودنمایی قصه‌های قرآنی در سطح گسترده‌ای هستیم. تقی پورنامداریان در اثری ارزنده با عنوان داستان‌های پیامبران در کلیات شمس (پورنامداریان، ۱۳۹۴)، به این موضوع مهم پرداخته و از جوانب مختلف، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.

مولوی در مثنوی معنوی، هنگامی که به فراخور موضوع، اشارت‌وار و به صورت هدفمند، همه بخش‌های خاصی از داستان‌های انبیا و اولیای الهی را نقل می‌کند، تنها ناقل و روایت‌گر صرف، نیست؛ بلکه از قصه‌های مربوط به سرگذشت پیامبران، به عنوان یک زمینه و شاهدی، برای طرح دیدگاه‌های عمیق و عبرت‌آموز خود بهره می‌گیرد. چند نکته قابل تامل در این جهت وجود دارد.

۱- داستان‌های مورد نظر ما در این بخش آنهایی است، که مستند به آیات قرآن کریم هستند و شامل ده‌ها روایت و داستان از انبیا و اولیای الهی که از منابعی، غیر از قرآن کریم اخذ گردیده نمی‌شود.

۲- در بین همه داستان‌های قرآنی که در جای‌جای مثنوی معنوی به شکل‌های گوناگون انعکاس پیدا کرده، بیشترین موارد مربوط به داستان‌های موسی(ع) و قوم او، و در درجه بعد

داستان‌های مربوط به حضرت سلیمان و قوم سبا می‌شود؛ مثلاً محور اصلی دفتر چهارم مثنوی، داستانهای مربوط این دو پیامبر الهی است.

۳- از جمله پیامبرانی الهی (ع)، که داستان زندگی آنها مورد توجه مولوی قرار گرفته، حضرت آدم، (دفتر اول، ۱۲۴۳-۱۲۷۱ / دفتر پنجم، ۱۵۵۶، ۱۲۸۲ / دفتر ششم، ۲۱۶۰-۲۱۹۷)، حضرت مسیح (دفتر دوم، ۱۸۵۰-۱۸۵۳ / دفتر چهارم، ۱۳۱۳-۱۳۱۵)، داستانهای حضرت یوسف (دفتر دوم، ۱۴۰۸-۱۴۱۵، دفتر ششم / ۹۳۲-۹۳۹)، حضرت ابراهیم (دفتر پنجم، ۳۱ و ۳۵)، حضرت داوود (دفتر سوم، ۴۲۷-۴۲۸۴) می‌باشند.

ب - یادآوری نعمت‌های الهی

یادآوری هماره نعمت‌های الهی و شکر انعام حضرت خداوندی، برترین راه رستگاری است. از یادبردن نعمت‌ها، آدمی را در معرض سخت‌ترین گرفتاری‌ها، چالش‌ها و بدبختی‌ها در عرصه زندگی قرار می‌دهد. انسان شاکر آستان الهی نمی‌شود، مگر آنکه به حقیقت نعمت‌های الهی رسیده باشد. همچنین انسان به، دربی برخورداری از نعمتی، به نعمتی برتر و والاتر نمی‌رسد مگر اینکه شکر نعمتی را که از آن برخوردار است همواره به جای آورد.

موضوع نعمت و شکر نعمت‌های الهی از محوری‌ترین موضوعات در مثنوی معنوی است. نگاهی بر بسامد بسیار بالای کلید واژه‌های نعمت و شکر در مثنوی معنوی و تلاش بی‌وقفه او برای یادآوری و بازگویی نعمت‌ها و شکر انعام حق، نشان از درک عمیق مولوی از حقیقت تذکرات قرآنی و لزوم پرداختن جدی به این موضوع مهم و حیاتی است و اگر قرار باشد مصادیق تذکرات قرآنی با محور یادآوری نعمت‌های الهی در عرصه مثنوی معنوی را در این مجال بیان نموده، باید بخش قابل توجهی از برگ‌برگ این کتاب شریف را به عنوان شاهد و گواه آورده و درباره آن راحتی سخن گفت.

از این‌رو، اگر بگوییم که مثنوی معنوی کتاب تذکر است هرگز گزافه نگفته‌ایم. مولوی، با تکیه بر حقیقت تذکر در قرآن کریم، به ویژه در مسیر یادآوری نعمت‌های الهی، با آوردن

فعل «گفت» در ابتدای کلام، سخنان حکمت‌آمیزی و حاوی تذکری از قرآن کریم، پیامبر اعظم (ص)، دیگر پیامبران الهی، ائمه و بزرگان دین و عارفان و سالکان راه حقیقت آورده، که در این میان نقل قول از پیامبر اعظم (ص) و حضرت حق به صورت «گفت پیغمبر»، «گفت حق» را بیشترین موارد را به خود اختصاص داده است. افزون بر این قالب خاص گفتاری، او در شکلها و قالب‌های گفتاری دیگر، با بیان و تحلیل آیات وحی و سخنان عبرت‌آموز پیامبر اعظم (ع)، در باب تذکر وارد شده است. در این بخش نمونه‌های از تذکرهای ناب و عارفانه مولوی را می‌آوریم. تحلیل برخی نمونه‌ها با توجه به شواهد قرآنی آنها یاد کردنی است.

۱- رنج و گنج

- هرکه رنجی دید گنجی شد پدید
هرکه جدی کرد، در جدی رسید
- گفت پیغمبر: رکوع است و سجود
بر در حق کوفتن حلقه وجود
- حلقه آن در هر آن کومی‌زند
بهر او دولت سری بیرون کند
- (مثنوی، دفتر پنجم، ۲۰۴۹-۲۰۵۱)
- مولوی در این ابیات چند بیان آمیخته با تذکر قرآنی و نبوی را به طور مستقیم یادآوری می‌نماید.
- ۱- «لیس للانسان الا ما سعی» (النجم، ۳۹) نسبت برای انسان جز نتایج سعی و کوشش از پس، بدون کوشش، انسان به چیزی نمی‌رسد.
- ۲- «و اسجد و اقترب» (العلق، ۱۹): اگر می‌خواهید به قرب الهی برسید راه آن سجده است.
- ۳- اَدِمُ قَرَعَ بَابَ الْمَلَكُوتِ بِالرُّكُوعِ وَ السَّجُودِ (استعلامی، ۳۱۷). من همواره در عالم ملکوت را با رکوع و سجود می‌گویم.
- ۴- مِنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ وَجَدَ وَ مِنْ قَرَعَ الْبَابَ وَ لَجَّ وَلَجَّ (آمدی، ۴/۴۹۴)
- هر که با جدیت چیزی را بجوید آن را پیدا می‌کند و هر که دری را بکوبد و پا فشاری کند به درون می‌رود.
- ۵- مَادَمْتُ فِي صَلَاةٍ فَأَنْتَ تَقْرَعُ بَابَ الْمَلِكِ وَ مِنْ يَقْرَعُ بَابَ الْمَلِكِ يَفْتَحُ لَهُ. (فروزانفر، ۱۰۵)

تا وقتی در نمازی در حال کوبیدن در خانه سلطانی، و هرکه در خانه سلطان را بکوبد، به روی او می‌گشایندش.

۲- امید عفو

تا زجرمت هم خدا عفو می‌کند زلّت را مغفرت در آکند کند
تو ز غفلت بس سبب بشکسته‌ای در امید عفو دل در بسته‌ای
عفو کن تا عفو یابی در جزا می‌شکافد مو قدر اندر سزا
(مثنوی، دفتر پنجم، ۲۵۵۳-۳۵۵۴)

مولوی در این فرازها هشدار می‌دهد که اگر می‌خواهید از عفو و رحمت الهی بهره‌مند شوید، باید نسبت به بندگان خداوند عفو و گذشت داشته باشید و از خطاهای آنها درگذرید. در قرآن کریم عفو و گذشت، یکی از صفات متقین و محسنین است. «و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنبه عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس اولئک هم المحسنین». (آل عمران، ۱۳۳). بشتابید به سوی مغفرتی از جانب پرودگارتان و بهشتی که عرض آن، به اندازه آسمانها و زمین است و آماده گردیده برای متقین، آنان که انفاق می‌کنند، در هنگام توانگری و تهیدستی و کسانی که خشم خود را فرو می‌خورند و کسانی که نسبت به مردم عفو و گذشت دارند، همانا آنها محسنین‌اند. در این آیه شریفه، خداوند کسانی را به آستان مغفرت و بهشت خود دعوت می‌کند که یکی از ویژگیهای برجسته آنان عفو و گذشت است. در حدیثی پیامبر(ص) می‌فرماید: خداوند رحم می‌کند بر بندگان که آنان نیز اهل رحمتند. انما یرحم الله من عباد الرحماء (احادیث مثنوی، ۷)

آنچه درباره عفو و رحمت گفته شد، درباره سایر صفات الهی نیز دلالت دارد. به عنوان نمونه کسی از صفت ستاری خداوند بهره‌مند می‌شود که خود ستار باشد و عیب دیگران را آشکار نکند. آری در نظام آفرینش الهی، مو را از ماست جدا می‌کنند و هیچ چیزی بدون حساب و کتاب نیست.

۳- توبه

گر سیه کردی تو نامه عمر خویش توبه کن ز آنها که کردستی تو پیش
عمر اگر بگذشت، ببخش این دم است آب توبه‌ش ده اگر او بی‌نم است
بیخ عمرت را بده آب حیات تا درخت عمر، گردد با بنات
جمله ماضی‌ها از این نیکو شوند زهر پارینه از این گردد چو قند
سیئاتت را مبدل کرد حق تا همه طاعت شود آن ما سبق
(مثنوی، دفتر پنجم، ۲۲۲۳-۲۲۲۷)

مولوی در این ابیات تذکر می‌دهد که هیچ گاه از رحمت و غفران الهی ناامید نشوید و بدانید با همه گناهان و بدی‌هایتان، اگر توبه واقعی کنید، همه گناهان شما آمرزیده می‌شود. بر پایه آیات مکرر قرآن کریم، راه توبه بر روی انسان، همیشه گشوده است و توأبین از جمله دوستان خداوند هستند. باز در آیه (۷۰)، سوره فرقان می‌خوانیم: هر که در پیشگاه خدا توبه کند، ایمان آورد و کار نیکو انجام دهد، خداوند بدی‌هایش را به خوبی مبدل می‌کند. تبدیل بدی‌ها به خوبی‌ها، نکته بسیار قابل تأملی است. حقیقتی که در عالم تبدیل مواد و در قاموس علم کیمیاگری، تنها آرزویی بیش نیست. تبدیل فلزات بی‌ارزش به فلزات گرانبها نظیر طلا، جزو آرزوهای دیرینه بشر بوده که هنوز به تحقق نرسیده و نخواهد رسید. عرفا در مسیر سیر و سلوک عارفانه خویش، اکسیری یافته‌اند که قدرت قلب ماهیت دارد؛ آنها باور دارند که عشق اکسیری است که در هر وجودی منزل کند، ماهیت آن را تغییر می‌دهد و مس وجود آدمی را زر می‌کند، چنانکه سعدی می‌گوید: اکسیر عشق در مسم آمیخت زر شدم.

در قاموس آیات قرآن کریم و در روایات ائمه طاهرين، توبه تنها اکسیری است که قابلیت دارد، سیئات را به حسنات تبدیل کند. ذکر این نکته نیز ضرورت دارد که در عالم عشق و عارفان، توبه جایگاهی خاص داشته و از مراحل و منازل مهم عاشقی به شمار می‌رود.

۴- خواب و بیداری گواه مرگ و محشرند

هست ما را خواب و بیداری ما
 بر نشان مرگ و محشر دو گوا
 حشر اصغر، حشر اکبر را نمود
 مرگ اصغر مرگ اکبر را زدود
 لیک این نامه خیال است و نهان
 و آن شود در حشر اکبر پس عیان
 این خیال اینجا نهان پیدا اثر
 زین خیال آنجا برویاند صُور
 (مثنوی، دفتر پنجم، ۱۷۸۹-۱۷۹۲)

در ادبیات بالا مولوی تذکر می‌دهد که خوابیدن و بیدار شدن، محکم‌ترین نشانه و دلیل برای مرگ و زنده شدن دوباره شما، در روز محشر است. ایمان به قیامت و حشر جزو ارکان و اصول دین اسلام و سایر ادیان الهی و آسمانی است. آیات مکرر قرآن کریم درباره قیامت و اوصاف این روز عظیم و کیفیت آن، بزرگترین دلیل بر حقیقت رستاخیز است و در وعده خداوند دروغی نیست. اگر کسی به قیامت باور نداشته باشد، به نوعی خداوند را "نعوذ بالله"، دروغگو پنداشته و وعده‌های حضرت حق را دروغ فرض کرده است.

۵- وعده‌های شیطان

از نبی بشنو که: شیطان در وعید می‌کند تهدیدت از فقر شدید
 تا خوری زشت و بری زشت و شتاب نی مروّت، نی تائی، نی ثواب
 لاجرم کافر خورد در هفت بطن دین و دل باریک و لاغر، زفت بطن
 (مثنوی، دفتر پنجم، ۶۱-۶۳)
 مولوی می‌گوید به این پیام قرآنی گوش فرا دهید که: «شیطان به شما وعده فقر می‌دهد و به کارهای زشت می‌خواند»، در حالیکه خداوند به شما وعده آمرزش و احسان می‌دهد. در آیات (۲۶۸ و ۲۶۹) سوره بقره آمده: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُوتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»

یعنی: شیطان به شما وعده فقر می دهد و به انجام زشتی ها امر می کند. در حالی که خداوند به شما وعده آمرزش و احسان می دهد، اوست گشایش گر دانا. عین این مفهوم آیات شریف را مولوی، در ابیات بالا نقل می کند. او هشدار می دهد که اگر نسبت به فقر، بیم و ترسی در وجود تو پیدا شد، بدان که شیطان بر وجودت غلبه کرده، و با دادن وعده فقر، می خواهد تو را در دام دنیا گرفتار کند. در مقابل اگر بیم فقیر شدن را به دل راه ندادی، و دل بر غفران و فضل و رحمت الهی نهادی، آگاه باش که خداوند بر تو عنایت دارد و مراقب باش که شیطان این فیض عزیز را از تو نگیرد.

۶- ترس

نه ز دریا ترس، نه از موج و کـــف چون شنیدی تو خطاب «لا تخف»
 «لا تخف» دان چون که خوفت داد حق نان فرستد چون فرستادت طبــــق
 خوف آن کس راست کو را خوف نیست غصه آن کس را کش اینجا طوف نیست
 (مثنوی، دفتر سوم، ۴۹۴-۴۹۶)

تذکر معنوی: مولوی در این ابیات یادآور می شود که وقتی ندای آسمانی «ترس» بر دل تو رسید، دیگر از هیچ چیز هراس نداشته باش، آن کس باید بترسد که در پیشگاه حق گستاخی و بی باکی از خود نشان می دهد و ترسی از خداوند ندارد. لا تخف بخشی از آیه (۶۸) سوره طه است: "قلنا لا تخف انک انت الاعلی" که اشاره ای است به داستان حضرت موسی در برابر ساحران فرعون و عبور بنی اسرائیل از رود نیل. حضرت موسی (ع) بدین سبب ندای الهی لا تخف را شنید که خوف حق در دلش بود و این خوف مانند طبقی و خوانچه ای بود که غذای لا تخف را در پیش او نهاد. هرکس ترس خدا در دلش باشد ندای لا تخف حق به او خواهد رسید.

نمونه هایی از بازتاب نظریه تذکر افلاطونی در مثنوی معنوی

مولوی نیز همانند بسیاری از فلاسفه و عرفای سرشناس ایرانی و اسلامی مانند ابن سینا، شیخ شهاب الدین سهرودی، فخر رازی، فارابی، ابن عربی، ملاصدرای شیرازی، ابوالبرکات

بغدادی و دیگران تحت تأثیر نظریه تذکر افلاطونی قرآنی گرفته و بارها در مثنوی معنوی اشاراتی بر آن داشته است. در زیر به بخش‌هایی از این تأثیرپذیری‌ها اشاره می‌کنیم.

۱- بانگ گردش‌های چرخ

می‌سرانیدش به طنبور و به حلق	بانگ گردش‌های چرخست این که خلق
نغز گردانید هر آواز زشت	مومنان گویند که آثار بهشت
در بهشت آن لحن‌ها بشنوده‌ایم	ما همه اجزای آدم بوده‌ایم
یادمان آمد از آن‌ها چیزکی	گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی
کی دهند این زیر و آن بم آن طرب؟	لیک چون آمیخت آن با خاک کرب

(مثنوی معنوی / دفتر چهارم، ۷۳۷-۷۳۹)

مولوی در این ابیات با اشاره به نظر حکما مبنی بر اینکه گردش افلاک آوازی دارد و ما آن آوازه‌ها را بازسازی و با گلو و سازها، باز آفرینی می‌کنیم؛ که ریشه در عقاید فیثاغورس دارد، نظر مومنان را طرح می‌کند مبنی بر این که: همه خوبی‌های این جهان را جلوه و سایه‌ای از زیبایی‌ها و خوبی‌های عالم غیب و مثال می‌دانند. او تأکید می‌کند، با اینکه تعلق به حیات مادی موجبات شک و بی‌ایمانی را در انسان پدید می‌آورد، از لحن‌های لحن‌های بهشتی چیزکی در ذهن ما باقی است، که البته طریبی برای ما در پی ندارد.

۲- سایه مرغ هوا

می‌دود بر خاک پران مرغ‌وش	مرغ بر بالا پران و سایه‌اش
می‌دود چندان که بی مایه شود	ابلهی صیاد آن سایه شود
بی‌خبر که اصل آن سایه کجاست.	بی‌خبر، کان، عکس آن مرغ هواست
گر کشش حالی شود بی‌گفت و گو	تیر اندازد به سوی سایه او
از دویدن در شکار سایه تفت	ترکش عمرش تهی شد عمر رفت

سایه یزدان چو باشد دایه‌اش وارهند از خیال و سایه‌اش
(مثنوی معنوی، دفتر اول، ۴۲۰-۴۲۵)
در این تمثیل مولوی، داستان غار و عالم مثل افلاطونی را یادآوری می‌کند. مرغی که به بالا می‌پرد، همان حقایق معنوی است و سایه‌اش که بر زمین افتاده بر عالم محسوس دلالت دارد. ابلهان در پی سایه می‌افتند و می‌خواهند که آن را شکار کنند، مدام به سوی سایه مرغ تیر پرتاب می‌کنند ولی چیزی را شکار نمی‌کنند. صیاد هم نماد همه گرفتاران در عالم محسوسات است.

۳- جهان خیال

نیست وش باشد خیال اندر روان تو جهانی بر خیالی بین روان
بر خیالی صلح‌شان و جنگ‌شان بر خیالی فخرشان و ننگ‌شان
آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مه رویان بستان خداست
(مثنوی معنوی، دفتر اول، ۷۰-۷۳)
مولوی در این ابیات به گونه دیگری موضوع تذکر افلاطونی و عالم مثل را پیش می‌کشد، او همه جنگ‌ها، صلح‌ها، فخرها و ننگ‌ها در عالم را نتیجه خیالات و ذهنیات آدمی می‌داند که پشتوانه‌ای از حقیقت ندارد. خیالات سایه حقایق، بستان خدا همان عالم مثل و مراد از مه رویان بستان خدا، همان معانی و حقایق غیبی است. در اینکه چرا عکس مه‌رویان بستان خدا دام اولیاست، شارحان مثنوی مطالب متنوع و مختلفی را مطرح کرده‌اند که خلاصه آن در شرح مثنوی معنوی استاد بدیع‌الزمان فروزانفر آمده است. (فروزانفر، شرح مثنوی شریف).

این جهان همچون درخت است ای کرام ما بر او چون میوه‌های نیم‌خام
سخت گیرد خام‌ها مر شاخ را زان که در خامی، نشاید کاخ را
چون پیخت و گشت شیرین لب گزان سست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن
چون از آن اقبال، شیرین شد دهان سرد شد بر آدمی ملک جهان
سخت گیری و تعصب خامی است تا جینی کار خون آشامی است
(مثنوی معنوی، دفتر سوم، ۱۲۹۴-۱۲۹۸)

این تمثیل زیبای مثنوی، بار دیگر به زیبایی، نسبت ما را با عالم مثال به خوبی تبیین می‌کند؛ ما همانند میوه‌هایی هستیم که به سبب دوری از حقیقت، سخت به درخت دنیا چسبیده‌ایم و لحظه‌ای آن را رها نمی‌کنیم. اما هنگامی که پخته شویم و به عالم حقیقت راه یابیم، به آسانی چشم از این دنیای خیالی که سایه‌ای بیش نیست، برمی‌داریم و روی به سرای حقیقت می‌نهیم.

۴- دار غرور

صوفی در باغ از بهر گشاد	صوفیانه روی بر زانـــــــو نهاد
پس فرو رفت او به خود اندر، نغول	شد ملول از صورت خوابش فضول
که چه خسبی؟ آخر اندر رز نگر	ایــــن درختان بین و آثار خضر
امر حق بشنو که گفته‌ست: اُنظروا	ســــوی این آثار رحمت آر رو
گفت: آثارش دل است ای بوالهوس	آن بردن آثار آثار است و بس
باغها و سبزه‌ها در عین جان	بر برون عکسش چو در آب روان
آن خیال باغ باشد اندر آب	که کند از لطف آب آن اضطراب
باغها و میوه‌ها اندر دل است	عکس لطف آن بر این آب و گل است
گرنودی عکس آن سرو سرور	پس نخواندی ایزدش دارالغرور
این غرور آن است، یعنی این خیال	هست از عکس دل و جان رجال

(مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ۱۳۵۹-۱۳۹۸)

در این ابیات باز مولوی به بیان دیگری داستان عالم مثل را باز می‌گوید. چشمان ظاهر بین، تنها درختان و گیاهان ظاهری را می‌بیند؛ درحالی که گیاهان و درختانی هست که از دیدگان اهل دنیا پنهان است و تنها مردان حق می‌توانند آن‌ها را ببینند. آنچه در این سرایچه می‌بینیم، عکسی است از حقایق عالم مثال؛ به همین خاطر است که خداوند نام این جهان را دارالغرور نهاده است.

۵- صورت و معنی

هست صورت سایه، معنی آفتاب	نور بی سایه بود اندر خراب
چون که آنجا خشت بر خشتی نماند	نور مه را سایه‌ی زشتی نماند
خشت، اگر زرین بود، برکنندی است	چون بهای خشت، وحی و روشنی است
کوه بهر دفع سایه، مندک است	پاره گشتن بهر این نور اندک

(مثنوی معنوی، دفتر شوم، ۴۷۶۱-۴۷۶۴)

سایه در این ابیات اشاره دارد به جلوه مادی زندگی ما انسان‌ها؛ اما نور بی سایه، همان روشنی معرفت عالم غیب و مثال است؛ زمانی که خشت‌های تعلقات مادی را برکنیم و به دور ریزیم، انوار حقایق عالم مثال بر ما تابیدن می‌گیرد؛ در حقیقت آنجا که کوه طور لرزید و از هم پاشید و موسی از هیبت آن بیهوش بر زمین افتاد (الاعراف، ۱۴۳) برای محو سایه‌ها و جلوه‌گر شدن نور حقیقت بر تمام ذرات کوه طور بود؛ با لرزش کوه طور، جبل انانیت موسی (ع) هم فرو پاشید و ویران گشت.

شبیه این تعبیر در مثنوی معنوی آن‌قدر فراوان است که اگر بخواهیم به همه آن‌ها اشاره کنیم، لازم است بخش قابل توجهی از این ابیات مثنوی را شاهد آورده و درباره آن توضیحاتی را بیان نماییم؛ که البته در ظرف محدود این مقاله نمی‌گنجد.

هدف از ذکر این نمونه‌های مختصر آن است که روشن سازیم، ملای بلخی تا چه اندازه تحت تأثیر تذکر افلاطونی و نظریه عالم مثل این فیلسوف بزرگ یونانی قرار داشته است. در حقیقت مولوی در مثنوی معنوی مدام در پی پرورش ایده عالم مثل افلاطون و به نوعی عالم مثال شیخ شهاب‌الدین سهرودی است و در این مسیر به بیان تمثیل‌های زیبا و متنوعی می‌پردازد، تا حقایق معرفتی آنها را در اذهان مخاطبان خود نهادینه سازد. او با تکرار این تمثیل‌ها و خطاب‌ها تلاش می‌کند ما را از توجه به سایه‌ها و خیالات و اوهام این عالم، بازدارد و به عالم حقیقت و غیب و معنا رهنمون گردد. البته این را باید اضافه کنیم که مولانا هیچ‌گاه اندیشه‌های حکیمانه و عارفانه دیگران را به‌طور مستقیم و به‌گونه‌ای که

تماماً با اصل آن مطابقت داشته باشد، در مثنوی معنوی نیاورده و تفکر خلاق و اندیشه و ذهن روان او، هر سخنی را حیات و رنگ و روی تازه بخشیده و نما و با شمایی دیگر به خواننده‌های خود عرضه می‌دارد.

نتایج مقاله

یکی از نامهای قرآن کریم ذکر است. کلمه ذکر و مشتقات آن (۱۶۹) بار در آیات مختلف قرآن کریم آمده است. بیشتر کتاب‌های معتبر لغت عربی و فارسی، کلمه تذکر، که مصدر باب تفعّل از ماده "ذکر" است را به معنی "یاد آوری بعد از نسیان" آورده‌اند. افزون بر این معنی و دیگر معانی نزدیک به آن، واژه ذکر در قرآن کریم به معناهای دیگری مانند: قرآن، حکم، وحی، رسول، پند و اندرز و سخن به کار رفته است. در قرآن کسانی که از جانب خداوند وظیفه تذکر دادن را بر عهده دارند عبارتند از: پیامبر اعظم (ص) و سایر پیامبران آسمانی و مومنان و خردمندان به‌طور خاص و همه انسان‌ها به شکل عام. مهمترین وظیفه مذکران الهی، یادآوری سیره و سرگذشت پیامبران الهی و نعمت‌های خداوند است. واژه تذکر در اندیشه‌های فلسفی - عرفانی افلاطون، دلالت بر نظریه‌ای دارد که به نظریه تذکر و مثل افلاطونی معروف گردیده است. افلاطون در چارچوب این نظریه، با آوردن تمثیل غار، و شخصی که در آن محبوس گردیده، و روی در دیوار روبروی در غار دارد و تنها سایه‌های حقایقی که در بیرون غار اتفاق می‌افتد را در دیوار روبروی خود می‌بیند و آنها را واقعیت می‌پندارد، خاطرنشان می‌سازد که اساس معرفت یادآوری است و روح جاودانه است و از اینجاست که وجود عالم مثل ضرورت می‌یابد. نظریه تذکر یا مثل افلاطونی در اندیشه‌های اکثر قریب به اتفاق فلاسفه و عرفای بزرگ ایرانی نمود یافته و مورد توجه قرار گرفته است. مولوی به عنوان یکی از برجسته‌ترین عارفان ایرانی که شهرت جهانی یافته، و در سرودن مثنوی تحت تاثیر مستقیم قرآن کریم قرار داشته، با بهره‌گیری از الگوی تذکری قرآن کریم، در مقام مذکر قرار گرفته و مدام به مخاطبان خود در عرصه‌ها و زمینه‌های

مختلف تذکر می‌دهد. این تذکرها همه جوانب و شؤون زندگی مادی و معنوی انسانها را در برمی‌گیرد؛ نکته‌هایی ناب که عمل به آنها سعادت دنیوی ما را در پی خواهد داشت. افزون بر این تذکر افلاطونی و نظریه عالم مثل این حکیم بزرگ یونانی هم مورد توجه مولوی قرار گرفته و در مواضع مختلف، با استفاده از تمثیل‌های خود ساخته، موضوع عالم مثل افلاطونی را به نوعی یادآوری کرده است. او در این عرصه هرگز مقلد صرف نبوده و در اشارت‌هایی که به نظریه تذکر افلاطون دارد، دیدگاه‌ها و باورهای عارفانه خود را بر آن افزوده و به زیبایی تبیین نموده است.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم
۲. آقا جمال خوانساری، محمد حسین، شرح بر غررالحکم و دررالحکم، جلد چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ ش.
۳. ابن عربی، محیی‌الدین، فصوص الحکم، به کوشش ابوالعلاء عقیفی، ج ۱، بیروت: ۱۳۶۵ ش.
۴. ابوالبرکات بغدادی، المعتمد فی الحکمه، ج ۱ و ۲، حیدرآباد دکن: ۱۳۵۷ ش.
۵. ابوالفتوح رازی، حسین، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۶. ابوحیان توحیدی، محمد، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۷. استعلامی، محمد، شرح مثنوی معنوی، تهران، انتشارات زواره، چاپ دوم، ۱۳۶۹ ش.
۸. افلاطون، جمهور، ترجمه فولاد روحانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۸ ش.
۹. پور نامداریان، تقی، عالم مثل افلاطونی، ناخودآگاه جمعی یونگ و عالم دل مولوی، پژوهشنامه ادب حماسی، دوره ۱، شماره ۹، پاییز ۱۳۸۸ ش.
۱۰. همو، داستان پیامبران در کلیات شمس، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۹۴ ش.
۱۱. تهانوی، محمدعلی، کشف اصطلاحات الفنون، بیروت، مکتبه لبنان: ناشران، چاپ اول، ۱۹۹۶ م.
۱۲. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
۱۳. رازی، فخرالدین المباحث المشرقیه، به کوشش محمد بن المعتمد بالله بغدادی، ج ۱، بیروت: ۱۴۱۰ ق.
۱۴. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن الکریم، دمشق، دارالعلم، بی تا.
۱۵. سهروردی، یحیی، حکمت الاشراق، مجموعه مصنفات، به کوشش هانری کرین، ج ۲، تهران: ۱۳۷۲ ش.
۱۶. سیده نصرت بیگم، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۴۱۲ ق.
۱۷. الشیر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دارالبلاغه للطباعة و النشر، ۱۴۱۲ ق.
۱۸. صدرالدین شیرازی، محمد، شواهدالربوبیه، به کوشش جلال‌الدین آشتیانی، ج ۱، تهران: ۱۳۶۰ ش.
۱۹. الطباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، به ترجمه موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۷ ق.
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران: دانشگاه تهران و حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ ش.
۲۱. همو، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش.
۲۲. الطبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق.
۲۳. الطوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۴. فارابی، ابونصر، الجمع بین رایى الحکمین: به کوشش البیر نصری نادر، ج ۱، ۱۹۶۸ م.
۲۵. فراهیدی، خلیل ابن احمد، کتاب العین، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.

۲۶. فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱ش.
۲۷. همو، شرح مثنوی، شریف، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۴ش.
۲۸. الفیض الکاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۲۹. قرشی بنایی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۴۱۲ق.
۳۰. القرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۳۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ق.
۳۲. مصطفوی، حسن، التحقيق فی الكلمات القرآن الکریم، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.

